

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قصص (جله ششم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۳۸۸/۰۹/۰۸

برای تعجیل در ظهور حضرت بقیه الله اعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اصلاح وضعیت مسلمین جهان و برطرف شدن گرفتاری ها و بالاخص کسانی که دچار اندوه فراوانی هستند، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه انشاءالله به برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) قلب ما نورانی شود و بتوانیم حقایق قرآن را در تک تک اعمال و رفتار خود جاری کنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

ماه ربیع الاول ماه خاصی است، به دلیل اینکه افراد از محرم و صفر خارج شدند به طور طبیعی یک معنویتی را که آن هم معنویت اباعبدالله (علیه السلام) است در برنامه خود دارند و به بهجت خاصی در طبع این ماه نائل می شوند. بر اثر این بهجت ممکن است اتفاقات خیلی خوبی برای همه ما بیفتد و در صورتی که به سمت ثمراتی که در این ماه است توجه داشته باشیم از جمله میلاد پیامبر اعظم (صلی الله علیه و اله و سلم) و این ماه را به نام پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) سپری کنیم و حتی لحظات و ساعات آن، ذکر پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) را بر لب داشته باشیم.

انشاءالله نورانیتی که در ماه محرم و صفر در قلبها جاری شده است به وسیله ماه ربیع الاول تثبیت می شود. تثبیت شدن نور اهل بیت (علیهم السلام) توسط رسول گرامی (صلی الله علیه و اله و سلم) عطیه خیلی خاصی در ارتباط گرفتن ما با بحث طهارت بالاخص طهارت فاطمی است. کم کم ماه ربیع و ماههای بعدی شکل فاطمی به خود می گیرد، چه میلاد حضرت صدیقه (علیها السلام) و چه شهادت ایشان و از طریق پیامبر اعظم (صلی الله علیه و اله و سلم) نور حضرت فاطمه (علیها السلام) به قلبها جاری می شود.

مطلبی که به ذهنم رسید در رابطه با این ایام بالاخص ربیع و پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) و اربعین و این سیستم بگویم این است که این سیستم در نظام خود دوازده ماه را به وجود می آورد که شبیه به ماههای شمسی در رویش گیاهان و تولید میوهها می شود. اگر محرم و صفر را به عنوان خزان اهل بیت (علیهم السلام) در نظر بگیریم، ماه ربیع

می‌شود ماه بهار اهل بیت (علیهم السلام). وقتی به سمت نور فاطمی می‌رود شبیه به درختان، زمانی که به ثمر و میوه‌دهی نزدیک می‌شوند. محبت حضرت صدیقه (علیها السلام) در قلب‌ها می‌تواند میوه‌های ایمان و تقوا و صفات پاک را جاری کند. این سه نور را امشب از خداوند طلب کنیم تا ان شاء الله به برکت ماه ربیع در قلب و جان خود و خانواده ما جاری شود.

نور حسینی، نور نبوی یا محمدی و نور فاطمی که شبیه به سلسه انواری می‌شود که یک گیاه خشک و بی‌حاصل را در اثر محبت و نور و تابشی که هست به نورانیت می‌رساند و شبیه به بهار و میوه‌دهی بعد آن می‌شود.

ان شاء الله خداوند این سه محبت را روزی همه کند. هر کدام از این انوار ثمراتی دارد. نور فاطمی در ما طهارتی ایجاد می‌کند که ما را با همه مومنین عالم پیوند می‌دهد. هر کسی که در وجود خود احساس ناآرامی و اضطراب و افسردگی و گناه و تیرگی و تیره‌بختی می‌کند، چاره‌ی آن تابش نور فاطمی است که ان شاء الله به برکت نور نبوی و حسینی در فرد تجلی پیدا می‌کند. طهارت فاطمی یک مرتبه ایجاد نمی‌شود و حتما باید در پی طهارت حسینی و نبوی ایجاد شود. سطح طهارت فاطمی، سطح بالایی است. به هر حال این آمادگی ما برای دریافت طهارت فاطمی یک نعمت است که سرعت رشد ما را بالطبع زیاد می‌کند. صلوات دیگری ختم بفرمایید.

جلسه گذشته چند آیه از سوره مبارکه قصص را بیان کردیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّوْنَ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَاسْتَحْيَىٰ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵)

برخی از پیام‌های قرآن به گروه خاصی اختصاص داده شده است، از جمله همین سوره مبارکه قصص. در این سوره زمانی که می‌فرماید «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ» پیامبر(صلی الله علیه و اله و سلم) مامور شده است تمام قد، بایستد و پیام حضرت موسی(علیه السلام) و سرنگونی فرعون را به همه مردم نشان دهد.

وقتی می‌فرماید «تلاوت» یعنی همان کار را هم انجام دهد. در زمان پیامبر(صلی الله علیه و اله و سلم) چیزی به نام فرعون به این معنا وجود نداشته است، نظامات شاخصی مثل فراعنه نداشتند. به صورت قومی و قبیله‌ای بوده‌اند. یعنی نظام واحدی نداشتند اما وقتی می‌فرماید «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ» در واقع خداوند نظام مشرکین قریش را جای فرعون می‌نشانند و خود پیامبر(صلی الله علیه و اله و سلم) را جای حضرت موسی(علیه السلام) می‌نشانند. مثل این است که فرعون را تعمیم می‌دهد به هر نظام شرکی که خلاف توحید است. منتها فهم این حقایق را به کسانی اختصاص می‌دهد که ایمان دارند. میزان برداشت هر کسی از سوره مبارکه قصص بستگی به میزان تحقق ایمان در قلب دارد. در واقع انسان اگر از ایمان سیراب شود، آیاتی که از این سوره برای او خوانده می‌شود برای او معنا و مفهوم پیدا می‌کند. به آیات ۳۸ رسیدیم:

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸)

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (۳۹)

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰)

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (۴۱)

وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳)

آیات قرآن به این صورت است که بعد از بیان ماجراها، خود آیات درصدد جمع‌بندی بر می‌آیند و مثل این است که مطالبی را که از آن قصه بنا بوده است نصیب فرد شود، به شکل دسته‌بندی در اختیار فرد قرار می‌دهد چون ممکن است همه انسان‌ها این حقایقی را که در این داستان قرار داده شده است نتوانند بفهمند. در آیات مربوط به

حضرت موسی(علیه السلام) به این شکل مطرح شد که از ابتدا مادری را تصویر می کند که به واسطه ایمان به خداوند احساس می کند باید فرزند خود را در سبدی بگذارد و رها کند.

در داستان، به زنده ماندن موسی(علیه السلام) و تحقق منافع ایمان این مادر و به بیان این منافع پرداخته می شود. بعد موسی(علیه السلام) بزرگ می شود و در مقابل این فرعون صف کشی می کند این درحالی است که به او وحی نازل نشده است و بعد به مقام وحی نایل شده است. و این وحی ایمانی است نه انبائی و در این سوره اشاره می کند که یکسری وحی ایمانی داریم و یکسری وحی انبائی؛ وحی ایمانی همانی است که حضرت موسی(علیه السلام) را قبل از نبوت ایشان به مقابله با فرعون دعوت می کند. وحی انبائی آن وحی ای است که بعد از نبوت، ایشان را به مقابله با فرعون دعوت می کند. امیرالمومنین(علیه السلام) وحی را به هشت بخش تقسیم می کنند. یک بخش همان وحی است که مربوط به کتاب است. اما هفت نوع وحی دیگر هم داریم که ما نسبت به آنها بی توجه هستیم. مثلا یک مدل وحی، وحی شیاطین هست که آن را ذکر می کنند. یک مدل وحی شبیه به الهام مادر حضرت موسی(علیه السلام) است که به آن وحی ایمانی گفته می شود. هر کسی در او ایمان تحقق پیدا کند بی نصیب از الهامات غیبی و امدادهای ملائکه نیست. وحی ایمانی غیر از الهام است. الهام ثمره تعقل است یعنی هر کسی عقل خود را به کار بیندازد، به واسطه عقلی که دارد به او الهام می شود. «فالهامها فجورها و تقواها» یعنی هر زمان، در هر حالتی عقل کار کند الهام است و هر زمان عقل کار نکند به جای الهام، وسوسه است. بنابراین ما یک وسوسه و یک الهام داریم اما غیر از الهام و وسوسه، وحی داریم. از طرفی وحی بر اثر ایمان و وحی بر اثر کفر داریم. وحی ای که در اثر ایمان است واقعا دارای صوتی است که به فرد می گوید فلان کار را بکند. در الهام صوت هست اما خَفِیّ و نامعلوم است.

تا اینجا در سوره برای حضرت موسی(علیه السلام) هم دو مدل وحی بیان شده است که البته از این به بعد واژه وحی بیان نمی شود و در مضامین آیات مطرح است. در ادامه آیات ازدواج حضرت موسی(علیه السلام) مطرح می شود. در این قسمت هم یک اتفاق میمون و مبارکی رخ می دهد که در این جا حضرت موسی(علیه السلام) با پیامبری فامیل می شود. گویی با یک ازدواج، هم پناه پیدا می کند و هم نبی دار می شود و هم معلم دار می شود؛ یعنی خیر در ابعاد مختلف خود نازل می شود. یک پدر خانم پولدار علم دار نبی است! خیر دنیا و آخرت بر حضرت موسی(علیه السلام) نازل می شود. داستان به سمت مبارزه حضرت موسی(علیه السلام) با فرعون می رود و به این آیات می رسد. این آیات در حکم جمع بندی است.

در این بخش فرعون خیلی عجیب است که ادعای الوهیت می‌کند. ما یک ادعای ربوبیت داریم و یک ادعای مالکیت داریم و یک ادعای الوهیت. ادعای الوهیت بدتر از همه این موارد است. ادعای ربوبیت این است که ما، سرپرست است، الله هست اما ربّ شما ما هستیم. در برخی از آیات ادعای ربوبیت فرعون مطرح است «انا ربکم الاعلی» و در این سوره می‌گوید «یا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» غیرخودم برای شما، الهی نمی‌شناسم. الوهیت یعنی پرستش؛ یعنی شما باید من را پرستید. این سمتی که خداوند به فرعون می‌دهد، در این سوره سمت خیلی بالایی از نظر شقاوت است. «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا» یعنی اگر کسی گمان کرد که به سوی خداوند رجعت نمی‌یابد به طور طبیعی به سمت فرعون و جنود او سوق پیدا می‌کند. در واقع گمان نداشتن به رجوع، علت استکبار فرعون و جنود است. البته در این آیه چون «واو» آورده است، شاید شما بگویید این افراد دو کار اشتباه کرده‌اند. درست است اما این دو کار تقدّم و تاخّر دارد یعنی اول گمان و ظن نسبت به رجوع اتفاق بیافتد و بعد استکبار صورت گیرد.

اگر جایی در قرآن دیدید که ظنّ به «لایرجعون» پیدا کرد این بخش جایی است که فرد به سمت استکبار می‌رود. در ادامه در رابطه با ظلم صحبت می‌کند. ظنّ به «لایرجعون» و استکبار را معادل با «كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» است. یعنی در واقع ظالم کسی است که ظنّ «لایرجعون» و استکبار دارد. این معادل‌سازی‌ها بسیار اهمیت دارد به این علت که رفتار و گفتار و صفات ما خیلی مدل ظلم به خود می‌گیرد؛ بنابراین در آن، رفتار و گفتار و صفات ما خیلی شبیه به ظلم شده و معادل کسی شده که لایرجعون است. مثل این است چهره هر کسی یک جنبه‌ای از زیبایی دارد و یک جنبه‌ای از زشتی، یک جنبه‌ای از خوبی دارد و یک جنبه‌ای از کراهت. هر چه قدر که به فرعون و فرعونیت نزدیک شود، زشت‌تر می‌شود و هر چه از آن دورتر می‌شود، زیباتر می‌شود. آیه ۴۱ نیز بحث مهم «ائمّه» را مطرح می‌کند. تا این آیه داستان فرعون و جنود او مطرح بود و یک مرتبه بحث ائمه بودن آنها را مطرح می‌کند. یعنی یک سری افراد بودند که ائمه‌ای می‌شوند که به سمت نار دعوت می‌کنند. یعنی چه بسا اگر شما با خیلی از افراد صحبت کنید خواهند گفت ما امام دعوت‌کننده به نار نبوده و نیستیم در حالیکه تحلیل خداوند این است که این افراد که فکر می‌کنند نیستند، در واقعا امام دعوت‌کننده به نار هستند! در آیه ۳۸ «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ» فرعون و جنودش را جدا می‌کند ولی در آیه ۴۱ «جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً» این دو را با هم در نظر می‌گیرد. اگر نظام اجتماعی و نظام جمعی را جعل نمی‌کردیم این افراد نمی‌توانستند امام شوند. ولی ما نظام جمعی و نظام امامت را قرار دادیم. خداوند جعل را به خود نسبت داده است. «و جعلناهم» به معنای قانونمند بودن است.

جعل در قرآن به معنای قرارداد نیست بلکه به معنای تکوینی بودن است؛ یعنی تکوین تان در عالم این طور شده است. به این صورت است که خیلی از آدم‌ها خیلی وقت‌ها خودشان بد هستند و می‌گویند «ما برای خودمان بد هستیم و با بقیه هم کاری نداریم» در حالی که به ائمه دعوت کننده به سوی نار تبدیل شده‌اند. از این فرد الگوبرداری می‌کنند و همین که الگو برداری می‌کنند یعنی امام و امام یعنی جلودار. یعنی همین که فردی خطایی انجام می‌دهد، صف‌شکنی انجام داده است و این صف‌شکنی را امام‌دار می‌گویند. البته در خوبی هم به همین صورت است. عذاب‌های این افراد را هم در ادامه یکی کرده است. شما وقتی می‌گویید «اللهم لعن اول ظالما و آخر تابعا» یعنی هر کسی که اول بوده است و هر کسی که تبعیت کرده است را لعنت می‌دهید. هم لعنت در دنیا و ظاهر و هم در آخرت دارد. «وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ» منظور از لعنت، دور بودن از رحمت است. مقبوح، همان زشتی است. هر بدی که انسان انجام می‌دهد که نام آن را بتوان ظلم گذاشت، انسان را زشت می‌کند. منتها این زشتی ممکن است در دنیا معلوم نباشد و در روز قیامت معلوم می‌شود. این زشتی و بدی عمل، دو بعد دیگر هم دارد: یک بعد آن بعد استکباری آن است و بعد دوم آن، این است که فرد در رجوع به سمت خداوند غفلت داشته باشد که قطع ارتباط با خداوند است. در نهایت این فرد تبدیل به «ائمه يدعون الی نار» می‌شود. یعنی هر ظلمی و هر بدی که فرد انجام می‌دهد، خود را در معرض امامت اجتماعی قرار می‌دهد. حتی گناهایی که افراد به صورت مخفیانه انجام می‌دهند او را در معرض امام «يدعون الی نار» قرار می‌دهد. علت آن این است که گناه یا ظلم که انسان را زشت می‌کند، مُقَدَّرَاتِ انسان را مسدود و محدود می‌کند. در این شرایط سرنوشت انسان به هم می‌ریزد و انسان در جایگاه خود قرار نمی‌گیرد و در این صورت اولین کسی که به سمت آتش دعوت می‌کند، خود او است. در واقع فرد برای اینکه کار بد را انجام دهد، داعیه پیدا می‌کند و برای آن توجیه هم پیدا می‌کند و این نظام امامت است. نظام امامت اقامه‌کننده دعوا است. حالا اینکه کسی امام خود باشد را به طور مفصل در روایات بحث کردیم. روایت نیز داریم که هر کسی نماز می‌خواند، بالطبع نماز او جماعت است. یعنی هر کسی در طبع خود امام است، امام خیر است یا شر، ماموم که پیدا می‌کند یک امامی است که بالا دست پیدا می‌کند. یعنی طبع انسان به امامت و خلافت است و نه به ماموم بودن. روایت این بود که نزد امیرالمومنین (علیه السلام) آمدند و گفتند که دو نفر نماز خوانده‌اند که هیچ کدام نمی‌دانند کدام یک به کدام یک اقتدا کرده است! سوال می‌کنند در چه حالتی نماز صحیح است؟ می‌فرمایند هر کدام فکر می‌کرده است که ماموم است، نماز او اشتباه است و هر کس فکر می‌کرده است امام است نماز او صحیح است. این مثال را برای این زدیم که حالت تمثیل دارد بر اینکه که طبع همه به امامت

است. حالا در این آیات طبع به امامت «الی النار» را می گوید. در ابتدا فرعون و جنود را مستکبر گرفته است اما در ادامه هر دو را امام «الی النار» مطرح می کند، ولی ما برعکس فکر می کنیم؛ یعنی معتقد هستیم امام یکی است اما در کار خطا همه با هم مشترک انجام می دهیم، در حالیکه در این آیه کار خطا را هر کس جدا انجام داده است اما در امامت همه به هم گرفته شده اند.

سوال: طبع به چه معنا است؟

- طبع یعنی در ذات همه به صورت فطری نهفته شده است. یعنی کسی که امام متقین را دعا می کند در واقع در طبع همه امام متقین بودن هست. کسی که دعا می کند «وجعلنا للمتقین اماما» در واقع دعا به تکوین خود می کند و دعای اضافی نمی کند. در واقع این فرد رشد یافته است و درست رشد کرده است. یعنی کسی که درست رشد کرده باشد در دعای او امامت بر متقین بودن قطعی است. به این علت است که همه یا امام متقین هستند یا امام فجّار هستند.

ادامه آیات عجیب می شود. برخی از آیات مثل این قسمت هم تفسیر مشکلی دارند و هم برای فهم سخت هستند و برای یک شرایط خاص و افراد خاص و ویژگی های خاص هستند. جمع بندی از کل داستان می کند. یک قرون اولی است که همه هلاک شدند و حضرت موسی (علیه السلام) و کتاب را بیان می کند. این قاعده ای که خداوند آورده است که هلاکت را به کسانی نسبت می دهد که اهل ایمان نیستند. و خداوند کسانی که اهل ایمان هستند را در صورتی که از دنیا بروند در هلاکت نمی داند. کسی که مومن است، هیچ وقت هلاک نمی شود و کسی که مومن نیست، هلاک است و لازم نیست که هلاک شود. یک روایت جالب هم در این باره داریم، به این صورت که شخصی نزد امام صادق (علیه السلام) می آید و از ایشان می خواهد دعا کنند تا او شهید شود حضرت می فرماید: «اگر مومن هستی شهیدی». مومن قطعاً شهید است. یعنی اگر انسان ایمان خود را حفظ کند و تقویت کند، شهادت است و یعنی هیچگاه مومن از بین نمی رود به غیر از یک جا در سوره غافر است. هلاکت را به اشخاص مهم و معتبر نسبت نمی دهند.

سوال: مومن کیست؟

- مومن یعنی مومن به خداوند و به رسول یعنی کسی که معتقد به خداوند و رسول باشد که نمی تواند امیرالمومنین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) را در نظر نداشته باشد، مگر اینکه جاهل باشد. در واقع اعتقاد به کتاب داشته باشد به همین دلیل در این آیه می فرماید «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى

بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» منظور از قرون اولی قوم عاد و ثمود است که دچار هلاکت و عذاب شدند و منظور، انبیاء قبل نیست. ما گاهی به این دلیل که قرآن کتاب والا و گران قدری است، قدر کتاب‌هایی مثل تورات و انجیل را ندانسته‌ایم. در صورتیکه وقتی قرآن از سایر کتب آسمانی صحبت می‌کند، عین همان حرفی که برای قرآن می‌زند، برای تورات و انجیل هم می‌زند. یعنی اگر در آیه‌ای به قرآن نسبت بصائر می‌دهد، به تورات و انجیل نیز نسبت بصائر می‌دهد. لذا ما باید نسبت به این کتاب‌ها و این انبیاء احساس عظمت و دین داشته باشیم. بصائر و هدایت و رحمت را برای تورات قائل است.

«بصائر» یعنی آن چیزی که ورودی‌های انسان را اصلاح می‌کند، «هدایت» قدرت پیمودن راه را ایجاد می‌کند. مثل این است که چشم و پا را می‌گوید. «رحمت» هم آن چیزی که توانمندی‌ها و قدرت‌هایی و فیوضات بی‌شمار الهی را بر انسان جاری می‌کند. این سه مسیری بود تا «متذکر» شوند.

چرا ذکر و فعال شدن ذکر مهم می‌شود؟! در این فرآیند ذکر مرحله غایی تر است، بصیرت و هدایت و رحمت است تا متذکر شود. به این دلیل است که ذکر، «بُن و روح» اصلی ایمان و حیات طیبه است. یعنی انسان‌ها به نسبت دریافت ذکرشان ایمان پیدا می‌کنند و به نسبت قطعی ذکرشان، ایمان آنها قطع می‌شود. در واقع میزان ایمان خود را باید به اندازه ذکر می‌کنند که به خداوند داریم در نظر بگیریم. اگر کسی بگوید من گاهی خدا را فراموش می‌کنم یعنی آن جایی است که ایمان قطع می‌شود. به همین دلیل اتصال ذکر، اتصال ایمان است.

ذکر توجه به خداوند است که در اثر آن توجه انسان به آن خدا مطمئن می‌شود. احکامی که از طرف خدا هست را به وسیله دست و زبان و همه اعضای خود اجرا می‌کند. مقام ذکر بسیار بالا می‌شود. قوه مدیریه یک انسان را «ذکر» می‌گوییم. یعنی فعال شدن هوشیاری یک انسان؛ بنابراین ذکر تقریباً معادل هوشیاری است و غفلت معادل ناهوشیاری است؛ یعنی بهره‌مندی از کتاب که بصیرت و هدایت و رحمت می‌آورد و ذکر را سبب می‌شود. اگر کسی بخواهد ایمان او زیاد شود؛ دو نوع ایمان داریم، «ایمان مستقر و ایمان مستودع»، «ایمان مستقر» ایمانی است که آمده و نمی‌رود و «ایمان مستودع» یعنی ایمانی که رفت و آمد دارد. مثلاً اگر به کسی رشوه پیشنهاد شود قبول نمی‌کند اما اگر مبلغ را بالا ببرند او می‌شکند، به این «ایمان مستودع» می‌گویند. در همه جوانب از پس خود بر نمی‌آید. مثلاً اگر گناه غیبت باشد انجام نمی‌دهد اما گناه تهمت را انجام می‌دهد. در ایمان مستقر انسان در هیچ حالتی گناه نمی‌کند. برای ایمان مستقر باید براساس آیه ۴۳ عمل کرد. یعنی اهل ذکر باشیم و ذکر هم دوام داشته

باشد یعنی همیشه هوشیار باشیم. برخی در فضای ناهوشیار گناه می‌کنند. برای اهل ذکر شدن باید به پیامبری که کتاب آسمانی دارد، رجوع کرد تا آن کتاب آسمانی چشم تو را باز کند و هدایت برای تو بیاورد و رحمت دریافت کنی تا ذکر بر تو نازل شود. یعنی براساس این آیه ۴۳ «هدایت و بصائر و رحمت» مقدمه ذکر است. در حالیکه ما فکر می‌کردیم انسان باید مومن باشد تا به بصیرت و هدایت و رحمت برسد، در حالی که در این آیه می‌فرماید باید به هدایت و بصیرت و رحمت برسد تا اهل ذکر باشید. یک انسان می‌تواند کاملاً هوشیار باشد، حتی در خواب. یکی از دغدغه‌های مومنین سطح بالا، خواب است چون خواب حالت ناهوشیاری است و آنها می‌خواهند وقتی می‌خوابند ناهوشیار نشوند تا در خواب هم یاد خدا باشد. بنابراین مومن به دنبال فکر و راه حلی است تا این مشکل را حل کند. بنابراین تفاوت انسان را در این موضوع می‌توان دید که انسان‌هایی هستند که برای خواب خود نیز به دنبال مراقبه هستند. برای مثال در رابطه با آقا سید جواد گلپایگانی می‌گویند ایشان زمانی که برای عمل می‌خواستند بیهوششان کنند می‌گوید «من را بی‌هوش نکنید، من نمی‌خواهم ناهوشیار باشم». این یعنی اینکه این فرد در خواب خود هوشیار بوده است. مهم این است که اگر از این انسان بپرسید که بهشت چیست، بهشت را یاد خدا می‌داند و ثمره انسان شدن را یاد خدا بیان می‌کند. یعنی هیچ چیزی را مقدم بر یاد خدا نمی‌داند و این را فناء فی الله می‌گویند که البته اصطلاحی است که بین عرفاء مرسوم است.

سوال: امکانش هست اهل ذکر را بیشتر توضیح بفرمایید؟

- مهم این است که انسان بخواهد اهل ذکر باشد و ضرورت اهل ذکر بودن را بفهمد؛ در غیر این صورت اگر بگویند که در کره ماه چیزی هست که اگر بخورید دائم الذکر می‌شوید، انسان آن را می‌آورد. حالا وقتی گفته می‌شود کتابی بر رسول نازل کردیم که بصیرت و هدایت و رحمت می‌دهد، باید بصائر قرآن را ببیند، هدایت و رحمت را ببیند. در واقع کتاب مواضع نزول رحمت مواضع نزول هدایت و مواضع نزول بصیرت، مواضع نزول ذکر و ایمان است. مصادیق هدایت و رحمت و بصیرت را در قرآن پیدا کنید و این بخش‌ها می‌تواند انسان را اهل ذکر و ایمان کند.

برای اینکه بفهمید چه می‌شود که انسان اهل رحمت باشد، کافی است در کتاب غرر الحکم یا نهج البلاغه، ترکیب «رحم الله عبد» را جستجو کنید، آنچه بدست می‌آید از اینکه «خدا رحمت کند بنده‌ای را که این کار را می‌کند» این‌ها محل ذکر است. این آیه به انسان کُدمی دهد که ذکر سه محل دارد. کتبی که دست رسول است چون گاهی

کتاب را از رسول می‌گیرند که کتاب بدون عترت (علیهم السلام) می‌شود. در فصل اول از کتاب تدبر در ساحت بیت برخی از روایات رحمت را آورده‌ایم که مواضع نزول رحمت بیان شده است. مثلاً در خانواده، خوش اخلاقی همسر رحمت را نازل می‌کند. پس معلوم می‌شود یکی از عوامل دریافت رحمت، اهل ذکر شدن و افزایش ایمانی و رسیدن به ایمان مستقر، خوش اخلاقی است. خوش اخلاقی باعث می‌شود تا در من توقع ایجاد شود تا رحمت بر من نازل شود و ذکر من زیاد شود. برخی مواقع توقع لازم است. گاهی ما خوش اخلاق هستیم اما چون از منافع آن بهره‌ای نمی‌بریم، از آن راضی هم نبودیم. اما الان که خوش اخلاقی من در خانواده باعث شده است همه از من راضی باشند و امنیت به این واسطه در خانواده برقرار شد، می‌گوییم «خدایا به من آنچه را از رحمت است بده...، رحمت خود را به من نشان بده» به این واسطه انسان رحمت را هم می‌بیند. چون می‌خواهد، می‌بیند. انسان تا چیزی را نخواهد، نمی‌بیند. خیلی صفات کبیره در ما وجود دارد که ما به دلیل عدم توجه به آنها و ندیدن آنها به منافع آنها نمی‌رسیم. خیلی از کارها را انجام می‌دهیم و به خیلی‌ها کمک می‌کنیم اما وقتی این کار را کردیم، آن را کفاره گناهان خود نمی‌کنیم.

جنس منفعت معنوی از جنس رحمت و هدایت است. برای مثال ما به دنبال آرامش باشیم، بهتر است. در واقع خیلی از بهانه‌هایی که ما از وضعیت جامعه و وضعیت اقتصادی می‌کنیم، در اثر وضعیت درونی خود ما است. کسی که اهل ایمان باشد، اگر همه بیرون او هم تیره و سیاه باشد، او روشن و نورانی است، نه اینکه از ظلمت و ناراحتی دیگران ناراحت نمی‌شود اما این ناراحتی برای او نور می‌آورد. غمی هم اگر هست، غم نورانی است و در فرد حرکت ایجاد می‌کند.

سوال: بصیرت و هدایت و رحمت، هر کدام به تنهایی مطرح است؟

- بله وقتی «فا» نمی‌آورد هر کدام به تنهایی مورد نظر است. در واقع طوری هم آنها را پیوسته می‌کند و هم گسسته. کما اینکه هر بصیرتی در خود، هدایت و رحمت است و هر رحمتی در خود، بصیرت و رحمت است و هر هدایتی در خود، رحمت و بصیرت.

سوال: در آیه ۴۳، «مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ» نیز مولفه محسوب می‌شود؟

- همانند آن چیزی که در ابتدای سوره مبارکه یس وجود دارد. می‌خواهد بگوید دوره فطرتی ایجاد شده است و اقوام آمده و رفته‌اند. اقوام گذشته از بین رفته‌اند و یک موسی (علیه السلام) دیگری آمده است و کتاب دیگری را

مطرح می‌کند. در واقع آن قید است و مولفه نیست. مثل قید زمان و مکان است. در خود قرآن و یا کتاب‌های پیامبران پیشین (علیهم السلام) یکی از مباحث مهم، رموز و اسرار هلاکت اقوام است که ذکر می‌آورد. در همین آیه «مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ» خود بستری برای بصائر و هدایت و رحمت است. در واقع خود آن یک محور اصلی است.

یکی از مهم‌ترین بخش‌هایی که بصیرت و هدایت و رحمت می‌آورد، سر هلاکت اقوام است. چرا خداوند به برخی می‌گوید حی و به برخی می‌گوید هلاکت؟!

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴)

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵)

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَا كُنَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶)

وَلَوْ لَا أَن تُصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْ لَا أُنزِلَ إِلَيْنَا آيَاتٌ مِّن سَمَوَاتِكُمْ لَأَخْلَقْنَا بِهَا جِجَارًا لَّعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸)

خداوند در این آیات حرف‌های عجیبی زده است. البته ما چون معنای آن را متوجه نمی‌شویم، خیلی تعجب نمی‌کنیم. اگر این سلسله آیات بالا را بخوانیم، باید تعجب کنیم. یعنی چه و چرا باید این حرف‌ها را بزنند؟! ابتدا هم با گمان‌زنی شروع کنید، مشکلی ندارد و هر چه هم گمان‌زنی کنید آیات این بخش طوری نیست که انحراف ایجاد کند. در واقع این آیات به قدری بدیهی گفته شده است که گمان‌زنی در آن مشکلی ایجاد نمی‌کند. در واقع می‌خواهد بگوید جایگاه کتاب به گونه‌ای است که تو را هر جایی می‌برد، حتی پیش موسی (علیه السلام) با اینکه در آن شرایط نبوده‌ای. خاصیت وحی این است که زمان را برمی‌دارد و این واقعه را به گونه‌ای مطرح می‌کند که انگار همین الان رخ داده است.

آیات انتهایی سوره قصص بسیار عجیب هستند. اگر از آیه ۵۱ به قبل را دقت کنید چند بار «لعلکم یتذکرون» دارد. این آیات را یک سمت در نظر بگیرید و آیات ابتدایی سوره را نیز یک سمت. در این صورت یک معادله درست

می‌شود که غایت را «ذکر» قرار می‌دهد و ذکر هم که بُن ایمان است. بعد راه‌های دست‌یابی به آن را نشان می‌دهد. آیه ۵۱ بسیار اهمیت دارد و به نظر می‌رسد جزء غرر کل قرآن است. در واقع نوع بشر را به نوعی از ذکر که هیچ حالت انقطاعی ندارد، بهره‌مند می‌کند. برای مثال روشنایی لامپ به دلیل جریان سینوسی الکتریسته است و اگر این جریان باشد، لامپ روشن می‌شود و اگر یک موقع این جریان قطع شود، برق می‌رود و اگر فاصله‌دار هم باشد، برق می‌رود.

قُلْ فَاتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹)

فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰)

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

«وَصَّلْنَا»، ذکر را طوری برقرار کرده است که هیچ‌گاه آن را قطع نکرده است. این آیه حجت است بر اینکه خداوند می‌تواند در روز قیامت همه انسان‌ها را در جایی جمع کند و بگوید: «ای انسان‌ها، من به شما موهبتی دادم به نام «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» در واقع «قول» پیوسته برای شما آمده است و هیچ‌گاه هم قطع نشده است. «قول» یعنی همه حقایق قرآن، در این آیه قرآن را به نام ذکر نمی‌آورد و با قول آن را مطرح می‌کند. آوردن قول دلایلی دارد که ان‌شاءالله در جلسه بعد دلایل آن را مطرح می‌کنیم.

در آیه ۵۲ رابطه بین ذکر و ایمان را بیان می‌کند.

آیه ۵۳ رابطه ایمان و کتاب و قول را مطرح می‌کند.

آیه ۵۴ رابطه بین ایمان و اخلاق و اعتقادات و رفتارها و کنش‌ها را مطرح می‌کند.

آیه ۵۵ رابطه ایمان با روابط اجتماعی را مشخص می‌کند.

اگر این آیات به جان ما بنشینند هر کسی می‌گوید «من فهمیدم سِر ایمان مستقر را که هیچ‌گاه شکست نمی‌خورد و ذکری که همیشگی باشد». مشکل ما این است که برخی اوقات به یاد خدا هستیم. انسان‌ها را می‌توان به نسبت اینکه

همیشه به یاد خدا هستند یا نیستند، طبقه‌بندی کرد. ارزش هر انسانی نزد خداوند به میزان ذکری است که از خداوند دارد.

من برای خودم و هر کسی که او را دوست دارم، اگر بخواهم یک حاجت طلب کنم، «دائم الذکر بودن» است. ان شاء الله همیشه دائم الذکر باشیم، صلواتی ختم بفرمایید.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات